

سلامی چو بوی آشنایی؛



”



فرهاد " دریا " به استرالیا و نیوزلند می آید و پیش از آمدن گپ های کمیاب او با خواننده های هفته نامه " افق

نویسنده و هم گب؛ ضیا

خواننده های گرمی!

شاد هستم به بهانه شنیدن صفیر روحنواز از حنجره سفیر صلح و باهمی "فرهاد دریا" که به حق خود را نزد مردمش به اثبات رسانیده که او هنر را و آنهم والاترین و ظریفترین شکل هنر (موسیقی) را منحصرأً به خاطر وسیله معیشت و برآورده ساختن ابتدایی ترین نیاز های مادی و معنوی در زنده گی هنری اش به کار نبسته، بلکه این بخش از آگاهی جمعی را در حد توان و امکان، به منظور تسلط بر واقعیتها و رهگشا به سوی پیروزیها و غلبه بر دشواریها پنداشته وچه به جا که بر وفق ضرورت زمان به مردمش آواز خوانده و از متن صدایش گلوآژه های فرحت زای شعر را از باغستان تغزل و دارو بخش به خسته گان و راهنما به گمکرده راهان را بازتاب داده است.

ندارد کسی با تو ناگفته کار

ولیکن چو گفنی دلش بیار

سالهای پیش و به قول خودش (او غایتها) را به خاطر بیاورید. می شود گفت؛ سی و اند سال پیش ازین که دریای جوان با اندام لاغر و چهره استخوانی اش به تلویزیونها ظاهر شد. در آن وقت کمتر از جوانان آماتور بودند که هم سن و سال او باشند و به اجرای آهنگهای تقیل غزل و کلاسیک هندی بپردازند. اما این فرهاد **دریا** بود که با اجرای آهنگهای غزل و کلاسیک همهمه بر پا کرد.

دریا که با موجهای خروشان به پیش میرود و از هر خم و پیچ راه باز میکند، **دریای** ما نیز استعداد، احساس و عاطفه اش را از بند هرگونه قیودات رهانید و آهنگهای در خور مردمش را به تجربه گرفت که نتیجه اش ایجاد گروه هنری باران شد و آن نیز درخشید و خوب هم درخشید و همچنانکه در اجرای آهنگها به شیوه غربی نیز از دست بالا برخوردار شد.

تا اینجا سخن، من پرداختم، بیائید شما عزیزان را به مهمانی فریاد **دریا** میزبان شوم و از زبان خودش چیز هایی بشنویم:

دریای عزیز به هفته نامه "افق" خوش آمدید! آرزو دارم با خیر و خوشی به استرالیا تشریف بیاورید تا چشم دوستداران شما روشنی و گوشهای شان فرحت بیابد.

دریا: شادمانی و شادکامی بر شما ارزانی باد! خوشبختم بالاخره پس از ۱۵ سال آژگار، باز هم با خوبان مقیم استرالیا دیدار خواهم داشت. یقین دارم این دیدار، از خاطره دار ترین دیدار های عمر من خواهد بود، می دانم.

ضیا: چی شد که خواستید هموطنان دور افتاده درین سوی اقیانوس آرام را از صدای زیبای تان بهره ور بسازید؟

دریا: تصور می کنم اقیانوس هم باید از آرامش زیاد دلش گرفته باشد و تکانه بخاورد. همینطور نیست؟ گفتم باش بروم بُرکه ی آرامش هایش را به نام خوبی ها و زیبایی ها برهم بزنم، ساحل نشینانش را زیارت کنم، دوستدارانم را ببینم، برای دلنگی های شان بخوانم و برای طول عمر شان، با زبان عتیق موسیقی، دعا کنم! دلم برای شان برابر ۱۵ سال تنگ شده است؛ فقط همین!

ضیا: حالا روشن است که شما منحصیث یک هنر مند از میهن گرامی ما تبارز کرده اید، با نظر داشت اینکه اکثر هموطنان ما (موسیقی) را از زبان هنرمندان یا (به اصطلاح هنرمندان) و یا بهتر است بگوییم (آواز خوانان)، شنیده اند که موسیقی (غذای روح) است. میخوام خواننده های عزیز ما از زبان شما بفهمند که این گونه توجیه به موسیقی، "صفت" است یا "تعریف"؟

دریا: هیچ کدام! تا کنون کسان زیادی موسیقی را "تعریف" کرده اند، و تصادف هیچ تعریفی نیز ره به دلم نکشوده است که شاید قصور از سواد کوتاه من باشد. رابطه ی من با موسیقی - نمی گویم منحصر به فرد - اما متفاوت است؛ مثل خودم است. من ترجیح می دهم موسیقی را - این **دریای** بی پهنا را - موج به موج و قطره به قطره، زندگی کنم تا اینکه مالیکول های آبش را در آزمایشگاه های جهان زیر میکروسکوپ های هزینه بردار تکه و پاره کنم. برای من موسیقی مثل پیراهنی از کتان خالص است که اگر نباشد، زندگی و روزمره گی های انسان، لُج می شود، برهنه می شود، آدم خُنک می خورد، و حتا در تابستان برف می بارد! موسیقی به همان پیمانه که به عوالم روح خالص بستگی دارد، مثل يك قرص نان خاصه ی گرم تازه از تنور برآمده، زمینی و قابل لمس و قابل دید و قابل بو هم است! موسیقی گوشه ی را در انسان باز می کند که آن گوش، تمام استعداد شنوایی انسان را از او دزدی می کند و نمی گذارد وقتی موسیقی جاری باشد، آدم صداهای دیگر کاینات را بشنود! موسیقی مثل يك هدفون Bose است که به اصطلاح noise cancellation دارد. صداهای بیرون را لغو می کند و نمی گذارد آدم جز خود آدم، صوت دیگری را بشنود!

ضیا: در تمهید این نوشته بیان کردم که فرهاد **دریا** { هنر "موسیقی" را منحصرأ به خاطر وسیله معیشت و برآورده ساختن ابتدایی ترین نیاز های مادی و معنوی در زنده گی هنری اش به کار نبسته } . لطف کنید این ادعایم را با بیان خود تان واضح بسازید؟

دریا: من موسیقی را برای برآورده شدن هیچ "نیازمندی" به کار نمی گیرم. برای من موسیقی، خود "نیازمندی" و خود معیشت است! من موسیقی را نمی خوانم، بلکه این موسیقی است که مرا می خواند، از گلو می آواز می شود و در نغمه های من جان می گیرد. گذشته از این حرف ها، دوست دارم مساله ی خیلی مهمی را کوتاه توضیح بدهم. این مساله، امرار معاش با موسیقی است که در افغانستان تا نازل ترین سطح آن و به معنی نادرستِ بازرگانی و حتا استفاده ی سو تعریف شده و در طول دهه ها به يك بحث گمراه کننده مبدل شده است. چه عیبی دارد اگر کسی از آب و نان و مزد موسیقی زندگی کند؟ موسیقی نه کار خدایان، بلکه معجزه ی انسان است! موسیقی، نمایه ی از عالی ترین و نیز ابتدایی ترین جلوه های جسم و روح کتابی را که "انسان" نام دارد، می نویسد. موسیقی برای من "فراهنر" است و مثل هر پدیده ی زنده ی دیگر، همپای عصر و زمان تغییر می کند و از نو تعریف می شود. حالا این تغییر آیا بد است و یا خوب، به صحبت های امروز ما "غرض" ندارد. موسیقی از زمان باربد تا بنهون و از فصل استاد قاسم تا نسل احمدظاهر و همین طور تا چنگ ها و ترنگ های امروز، همیشه در تغییر بوده است. اگر دیروز ناگزیر در يك قدمی تنبور می نشستید تا صدای آن را بشنوید، اما امروز اصلن ضرورت ندارید با خود هنرمند روی در روی بنشینید. شما می توانید در داخل يك "خاشه" تلفن همراه خود، عظیم ترین گنجینه های موسیقی جهان را در اختیار داشته باشید. وقتی خستگی از تن بدر می کنید، یا خیال می پزید، اگر نان می خورید و یا حمام می کنید و زیر شاور ایستاده اید، اگر در حال موتر چلانی هستید و یا با دوست، همسر و معشوقه ی خود در رستورانی نشسته اید، اگر غم های روزمره ی خود را گریه می کنید و یا با خدای خود خلوت دارید، در همه ی این حالات به موسیقی گوش می نهید و ممکن است همه را از تلفن همراه خود پخش کنید. به تکرار می گویم، "موسیقی معجزه ی زمینی است!" و به همان نسبت نیز قابل لمس و قابل بو و قابل پیمایش است.

ضیا: کدام بخش از کار کرد های تان مورد توجه مقامات سازمان ملل قرار گرفت که شما را به حیث سفیر صلح انتخاب کرد؟

دریا: در مورد خودم، از زبان ایشان نمی توانم دلیل بیاورم، اما همین قدر می دانم که سفرای حسن نیت سازمان ملل بر اساس کارکردهای شخصیت های اثرگذار، محبوب، سرشناس و متعهد به ارزش های بلند انسانی انتخاب می شوند. اگر ساده تر بگویم، سفرای حسن نیت سازمان ملل، کم تر برای خود و بیش تر برای دیگران زندگی می کنند، از لغزش در قالب های متعارف و نامتعارف سیاسی در امان اند، و به عنوان الگو برای چندین نسل، قابلیت آوردن تغییر در يك جامعه را دارند.

ضیا: جمهوری دموکراتیک هنر هیچ گونه مانعی را جلو هنر مند شدن اشخاص در اشکال گوناگون هنر قرار نداده. اما دلم به حال یک عده آواز خوانان جوان می سوزد که آنها با مساعد بودن امکانات وسیع لجوجانه به سٹیژ ها بالا می شوند ، کنسرت میدهند و یا پارچه های موسیقی ویا البومهای تصویری شان را از طریق تلویزیونها به نمایش می گذارند، در حالیکه نه به رسالت هنر مند بودن واقعی می گذارند و نه ماهیت شعر، موسیقی و حتی تصاویر شان از کیفیت لازم برخوردار است. به نظر شما مشکل در کجاست و راه بیرون رفت کدام است؟

دریا: به گپ شما، این "مشکل" عوامل زیادی دارد که شاید حجم و حوصله ی مصاحبه ی امروزین ما، زورش بدان نرسد. خواهم بگویم که این مشکل نه تنها گریبان اهل موسیقی را - نه فقط در افغانستان - گرفته، بلکه ما هر روز در وطن و جهان - در کنار بهترین فرزندان هنر و سیاست و علم و دانش و تقوا - شاهد ظهور سیاستمداران "مداری"، هنرمندان بی هنر، طبیبان آدم گش، ملاهای بی خدا، عالمان بی علم ... نیز بوده ایم. و تا جهان بوده، چنین بوده! من چیز نوی در آن نمی بینم. با این تفاوت که امروز

تکنالوژی این ظهور را سهل تر، سریع تر و جهان شمول تر کرده است و آدم از تاثیر آن کم تر می تواند فرار کند. در بازار، در کُل دو گروه متفاوت به این هنر می پردازند:

- آنانی که هم خودشان و هم دیگران می دانند چرا می خوانند.

- و آنانی که نه خودشان و نه دیگران می دانند چرا می خوانند!

همین طور آثار موسیقی هم به دو دسته تقسیم می شوند:

- آثار فرازمانی و ماندنی

- ایجادات روزمره و مصرفی

شاید تعجب کنید اگر به حیث فرهاد **دریا** بگویم که بشر در موسیقی نه تنها به آثار ماندنی، بلکه به آثار مصرفی و یک روزه و دوروزه نیز سخت نیاز دارد. به سرعت برق آسای زندگی نگاه کنید، فرصت های انسان را که اصلن کوتاه تر از یک نفس شده در نظر مجسم کنید، "پیشکان" و دویدن های انسان را در روزمره اش تماشا کنید ... آیا فکر می کنید اگر بتهوون در چنین عصری ظهور می کرد، به اندازه ی یک رپ خوان، مشهور و مطرح می شد؟ اینکه خوب است و یا بد، در این صحبتک، کاری به این قضاوت نداریم. تکنالوژی، روزمره گی های انسان را از نو نوشته، و بخش کلانی از موسیقی جای متفاوتی را در کنار پدیده ها و مشغله های دیگری چون لباس، خوراک، کار، استراحت، سفر، ورزش ... برای خود باز کرده است. انسان امروز، برای شنیدن موسیقی همان قدر وقت دارد که برای نوشیدن یک پیاله چای یا کافی و یا بلعیدن یک سندویچ و یا یک خوراک کباب در جریان سواری مترو یا موتر و یا سرویس های شهری فرصت دارد. متاسفانه دیگر انسان برای آنچه که در "اوغایتا" زندگی نامیده می شد، فرصت ندارد و باید بدود؛ فقط همین! سخن کوتاه تر اینکه، ما به عنوان نسل های که باید امروز زندگی کنیم، ناگزیریم بپذیریم که بدون موسیقی های مصرفی و یک روزه و دوروزه نمی توانیم نفس بکشیم.

می ماند اما حساب بی هنرانی که به قول شما لجوجانه "شیق" کرده اند حتمن بخوانند و حتمن بشنوانند. راستش دل من اصلن به خود آن ها نمی سوزد، بلکه برای شنونده و مردم و در نهایت برای خودما می سوزد که چگونه امپراطور تکنالوژی، در کنار خوبان باهنر، بی هنران ناخوب را به زور و یا به رضا بر ما تحمیل می کند و ما دیگر نمی توانیم از زیر تاثیر آن بگریزیم. هر جا برویم، این ها حضور دارند و نفس آدم را می کشند!

ضیا: درین کنسرت به علاقمندان آواز تان چه چیز جدید را به ارمغان می گذارید؟

دریا: شنونده ها و دوستداران یک هنرمند، توقع دارند در یک کنسرت، آهنگ های را از هنرمند محبوب خود بشنوند که قبلم شنیده اند، دوست دارند و از آن ها خاطره دارند. معمول نیست کسی در کنسرت، آهنگ کاملن نو و ناشنیده را برای اولین بار اجرا کند. هستند هنرمندانی که به صورت استثنائی هر از گاهی در کنسرت، یگان دوگان نو هم می خوانند، اما شنونده ها به شنیدن آهنگ های نو در یک کنسرت علاقه نشان نمی دهند.

با وجود آن، لازم است عنصر تازگی و تفاوت در شیوه ی اجرا، آمادگی های روی صحنه، ترکیب گروه نوازندگان، نورپردازی و جلوه های دیگر که لازمه های یک کنسرت زنده است، مراعات شود. در غیر آن، تکرار در چنین حالات کسالت و دلسردی می آورد و بار دیگر کم تر کسی شوق اشتراک در کنسرت های مشابه و تکراری را در سر می پروراند. کنسرت های ۲۰۱۶ من با آخرین برنامه هایم در استرالیا که ۱۵ سال از آن می گذرد، خیلی تفاوت دارد. از ترکیب نوازنده هایم تا شیوه ی موسیقی من در

کنسرت ها، عالمی از سرودهای که در این پانزده سال فقط از طریق تلویزیون و رادیو و یا اینترنت از من شنیده اند، از شیوه ی متفاوت اجرای خودم روی صحنه تا آمادگی های متفاوت و با کیفیت بلندی که برنامه گزاران کنسرت هایم در نظر گرفته اند، همه و همه بسته ی کاملن تازه و به اصطلاح "کاغذپیچ" را به شنونده هایم در استرالیا و نیوزیلاند به ارمان خواهد آورد. خاصه که چون برای اولین بار در شهر آکلند نیوزیلاند کنسرت خواهم داد، به حدی هیجان زده استم که نمی دانم این دیدار چه زمانی خواهد رسید. و راستی فراموش نکنم که قرار است در کنسرت سدنی، برای اولین بار سالگرد تولدم را یکجا با دوستدارانم بر روی سنیز جشن بگیرم) از همین اکنون، شمار زیادی از اشتراک کنندگان کنسرت سدنی برای جشن تولدم آمادگی های شیرین و عجیب و غریبی گرفته اند و حتا خودم را نیز بی نهایت کنجکاو ساخته اند. بهتر است اشتراک کنید تا خودتان از نزدیک تماشا کنید! من اجازه ندارم به شما "نقل" بدهم)

ضیا: از علاقمندان آواز تان و بخصوص از کسانی که در کنسرت شما حاضر می شوند، چه توقع دارید؟

دریا: خوب شد پرسیدید، زیرا مساله ی خیلی مهمی را می خواستم با شما و این عزیزان در میان بگذارم. من و برنامه گزاران همراه با تیم کاری من تصمیم گرفته ایم از عواید خالص و سهم خودمان مقداری را به يك برنامه ی خیلی حیاتی برای آموزش و پرورش و معارف در ولایت بامیان، که کم تر از کمک ها و پروژه های عمرانی دولتی و جهانی بهره می برد، اهدا کنیم. این برنامه، "کتاب و چراغ" نام دارد و فقط به کمک مالی شخصی خودم و تیم همراه من در تور ۲۰۱۶ تمویل می شود. در ضمن قرار است چند هموطن گرامی که مقیم این شهر ها هستند، با من در کمپاین تبلیغات و آگهی دهی این برنامه ی بشری و خیرخواهانه همکاری نزدیک کنند که به زودی به شما و عزیزان دیگر معرفی خواهند شد. به صراحت می گویم که به هیچ صورت از اشتراک کنندگان کنسرت هایم چیزی به عنوان اعانه جمع آوری نمی کنم. فقط از آن ها انتظار دارم مثل هر کنسرت دیگری در آن اشتراک کنند، از برنامه ها بهره و نصیب ببرند و کیف کنند؛ فقط همین. هر قدر تعداد اشتراک کنندگان دوستداران و عزیزان مقیم استرالیا و نیوزیلاند در این کنسرت ها بیش تر و جمع و جوش چاق تر باشد، به همان پیمانۀ کمک مادی و معنوی ما به معارف بامیان بزرگ تر خواهد بود. به زودی جزییات بیش تری را در این زمینه به نشر خواهیم رسانید.

ضیا: این حقیقت از پاسخ تان بر می تابد که بسیار آگاهانه و هدفمند این برنامه را زیر دست دارید. به این معنی؛ در قبال ایجاد فضای شاد و نشاط آور، ضوابط لازم یک کنسرت عالی و چیز های دیگر را هم دران گنجانیده اید. اگر حدس من درست باشد، لطفاً به آن روشنی ببیندازید؟

دریا: من در زندگی آدم هدفمندی بوده ام. راه اندازی کنسرت های دوره بی، برای من از چندین جهت ارزش دارد:

- جمعیت های پراکنده ی افغانی در سراسر جهان را با ابریشم هنر به هم گره زدن و آن ها را به ریشه های شان وصل کردن.
 - خاطر دوستداران موسیقی و هنر خودم را خواستن؛
 - زندگی را با خوشی و نشاط و لبخند آمیختن؛
 - بالندگی را در موسیقی افغانستان تامین کردن؛
 - ... و بالاخره غم شکم بی هنر پیچ پیچ را خوردن؛
- ضیا:** گل گفتی و دُر سفتی دریای دوست داشتنتی! و سپاس از شما که دستر خوان هفته نامه "افق" را با صحبت های صادقانه و هنرمندانه تان رنگین ساختید و بی صبرانه به استقبال آمدن تان در سرزمین زیبای استرالیا می باشیم.
- دریا:** این سفره ی با میمنت، مدام هموار و پر برکت و گرم بادا! تا دیدار در برنامه های سدنی و ملبورن و آکلند!

با محبت و ترانه
فرهاد